بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 23 شهریور 1395

**جلسۀ اول**

**سال 95-96**

**13950623 - مانعیت قتل عمد صبی از ارث**

مانعیت قتل عمد صبی از ارث

بحثی که در سال گذشته داشتیم در مورد مانعیت قتل از ارث بود. همانطور که ذکر شد، در صورتی که قتل، عمدا و ظلما باشد قاتل ارث نمی برد و در صورتی که قتل عمدا و ظلما نباشد، ارث می برد. بحث جدیدی که در رابطه با مانعیت قتل از ارث مطرح است، قتل عمدی توسط صبی یا مجنون است، که در دو مرحله به بررسی آن می پردازیم: **مرحلۀ اول**: بحث کلی است که در مورد احادیث رفع القلم و احادیث عمد الصبی و خطأه واحد می باشد. و اینکه آیا عمد صبی به منزلۀ خطا است تا در نتیجه مانع از ارث نباشد و یا اینکه دلیلی بر این مطلب نداریم، پس مانع از ارث است. و به تناسب بحث هایی در مورد رفع قلم از صبی و مجنون و اینکه آیا رفع اختصاص به احکام تکلیفیه دارد یا احکام وضعیه را نیز شامل می شود، انجام می دهیم. **مرحلۀ دوم:** اینکه صرف نظر از ادلۀ مرحلۀ اول آیا ادله ای که در خصوص مانعیت قتل از ارث وارد شده است، صبی و مجنون را شامل می شود یا خیر؟

مرحلۀ اول

مباحث این مرحله به صورت پراکنده در کلمات آقایان مطرح شده است. به عنوان مثال حاج آقا در اوایل بحث اجاره به تناسب شرطیت بلوغ، این بحث را مفصل مطرح کرده اند. اجاره (جلد 1 صفحه 213 تا 239). و در کتاب خمس ذیل بحث معدن، و این فرع که اگر مستخرج معدن صبی یا مجنون باشد، آیا خمس واجب هست یا خیر؟ این بحث را آورده اند[[1]](#footnote-1). و در جلسات مختلف از بحث نکاح این بحث وارد شده است. و همچنین در بحث معاملات نیز مطرح شده است. خلاصه ای از این مباحث را در جلسۀ آینده عرضه می کنیم. در مجموع در رابطه با رفع احکام از صبی پنج تعبیر وارد شده است. **تعبیر اول:** که رفع القلم است و یک روایت معروف دارد. **رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّی یَسْتَیْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّی یعقل وَ عَنِ الصَّغِیرِ حَتَّی یَکْبَرَ**[[2]](#footnote-2)**. تعبیر دوم:** تعبیر **مرفوعٌ عنهم القلم** که در مورد صبی در بعضی روایات وارد شده است[[3]](#footnote-3). **تعبیر سوم:** تعبیر **عمد الصبی و خطأه واحد**[[4]](#footnote-4). **تعبیر چهارم:** **عمد الصبیان خطأٌ تحمِله العاقله**[[5]](#footnote-5). **تعبیر پنجم:** که جمع بین سه تعبیر (عمد الصبی و خطأه واحد، تحمله العاقله و قد رفع عنهما القلم) شده است. **عَنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ فِی الْمَجْنُونِ الْمَعْتُوهِ الَّذِی لَا یُفِیقُ، وَ الصَّبِیِّ الَّذِی لَمْ یَبْلُغْ:«عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ، وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ»**[[6]](#footnote-6) حدیث رفع القلم از جهاتی شبیه حدیث رفع معروف در اصول است. سال گذشته در درس اصول بحث مفصلی در رابطه با حدیث رفع انجام دادیم و حدود 25 تعبیر در کتب شیعه و سنی راجع به حدیث رفع ذکر کردیم (تعبیر یک دانه ای، سه تایی، چهار تایی، شش

تایی، نه تایی). در این رابطه آن مقداری از بحث حدیث رفع که در بحث ما تأثیر دارد به صورت خلاصه ذکر می کنیم. و تفصیل آن را به بحث اصول واگذار می کنیم.

بررسی روایت رفع القلم عن الثلاثه

**روایت اول**: اما حدیث **رفع القلم عن ثلاثه** در منابع مختلف اهل تسنّن وارد شده است که در جلسۀ آینده ذکر می کنیم. اصل قضیه ای که این روایت به آن جهت وارد شده است این است که عمر دستور به رجم مجنونه ای که زنا کرده بود داد و در حالی که او را برای اجرای حکم می بردند از کنار حضرت امیرالمومنین(ع) رد شدند. حضرت به سراغ عمر فرستادند که پیغمبر(ص) فرموده است: رفع القلم عن النائم حتی یستیقظ و عن المجنون حتی یعقل و عن الصغیر حتی یکبر. یعنی این شخص دیوانه است و رجم نمی شود و عمر هم ایشان را تصدیق کرد و از آن دیوانه رفع ید کرد.

این روایت در مناقب ابن شهرآشوب اینگونه وارد شده است: **الْحَسَنُ وَ عَطَا وَ قَتَادَةُ وَ شُعْبَةُ وَ أَحْمَدُ أَنَّ مَجْنُونَةً فَجَرَ بِهَا رَجُلٌ وَ قَامَتِ الْبَیِّنَةُ عَلَیْهَا بِذَلِکَ فَأَمَرَ عُمَرُ بِجَلْدِهَا فَعَلِمَ بِذَلِکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ رُدُّوهَا وَ قُولُوا لَهُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ هَذِهِ مَجْنُونَةُ آلِ فُلَانٍ وَ إِنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّی یُفِیقَ إِنَّهَا مَغْلُوبَةٌ عَلَی عَقْلِهَا وَ نَفْسِهَا فَقَالَ عُمَرُ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ لَقَدْ کِدْتُ‏ أَهْلِکُ‏ فِی‏ جَلْدِهَا وَ أَشَارَ الْبُخَارِیُّ إِلَی ذَلِکَ فِی صَحِیحِهِ**[[7]](#footnote-7)‏. که البته در این نقل تعبیر **ثلاثه** نیست، ولی در بسیاری از نقل های دیگر وجود دارد. بسیاری از نقل های عامه به ابی ظبیان ختم می شود و حاج آقا به تناسب اشاره کرده اند که با توجه به تکرّر این روایت در میان عامه و خاصه و با توجه به این نکته که این روایت حاوی مذمّت عمر است و با این حال جزو مسلمات بوده و در میان اهل تسنّن رواج دارد، نمی تواند مسلم و مورد اعتماد نباشد. بنابراین اطمینان به صدور این روایت حاصل می شود. بعضی از منابع شیعه (اعم از امامیه و بقیه فرق شیعه) که این روایت را ذکر کرده اند، به این ترتیب است: خصال (جلد 1 صفحه 93 حدیث 40) که سندش به ابی ظبیان منتهی می شود. و مرحوم شیخ صدوق یک ذیلی دارند که بعدا عرض می کنیم. قاضی نعمان در شرح اخبارش (جلد 2 صفحه 315) که به ابی ظبیان منتهی شده است. ارشاد شیخ مفید (جلد 1 صفحه 203) که تعبیر **روی العامة و الخاصة** در مورد این روایت دارد. دعائم الاسلام قاضی نعمان (جلد 1 صفحه 194) که البته داستان بلغ عمر را ندارد و در (جلد 2 صفحه 456) نقل ایشان چنین است: **عنه علیه السلام: أَنَّهُ بَلَغَهُ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ أَمَرَ بِمَجْنُونَةٍ زَنَتْ لِتُرْجَمَ فَأَتَاهُ عَلِیٌّ ص فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ**  تعبیر رفع القلم به صیغه معلوم آمده است برخلاف نقل های دیگر که به صورت مجهول است. تقریب المعارف ابو الصلاح حلبی (صفحه 318). مناقب ابن شهر آشوب (جلد 1 صفحه 3). کشف الیقین علامه حلّی (صفحه 62). نهج الحق (صفحه 350) از مسند احمد بن حنبل نقل کرده است. و در 456 و 465 و 497 هم به صورت مرسل نقل کرده است. در متشابه القرآن و مختلفه ابن شهرآشوب (جلد 1 صفحه 8) هم این متن بدون اسناد به روایت آمده است. در سرائر مرحوم ابن ادریس در (جلد 3 صفحه 18) و (صفحه 324) با تعبیر قول الرسول المجمع علیه وارد شده است. و همچنین مکرّر به عنوان مسلّم قول الرسول علیه السلام (رفع القلم عن الصّبی حتی یحتلم) وارد شده است. (جلد 2 صفحه 693، جلد 3 صفحه 189، 207، 325، 369، 451). بنابراین با توجه به مجموع این قرائن اطمینان به صدور این روایت حاصل می شود و لذا سند این روایت را مورد بررسی قرار نمی دهیم.

بررسی روایت تفسیر قمی

**روایت دوم:** روایتی است که متن آن را از تفسیر قمّی ذکر می کنیم و بعد در مورد سند و سایر متن هایش که تشویش دارد بحث می کنیم. سند این روایت در تفسیر قمی با اصلاح بعضی اغلاط اینگونه است: ذیل آیه شریفه **إِلَّا**

**الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلا(النساء 98)** **حدثنی أبی عن یحیی بن أبی عمران، عن یونس، عن حماد، عن ابن طیار، عن أبی جعفر علیه السلام و عن ابن ابی عمیر عن یونس عن حماد بن الضبیان عن ابی جعفر علیه السلام قال سألت عن المستضعف فَقَالَ هُوَ الَّذِی لَا یَسْتَطِیعُ حِیلَةً یَدْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْکُفْرَ وَ لَا یَهْتَدِی سبیلا الی الایمان لا یستطیع ان یؤمن و لا یستطیع ان یکفر فهم الصّبیان و من کان من الرجال و النساء علی مثل عقول الصّبیان من رفع عنه القلم**[[8]](#footnote-8)

در بحار که از تفسیر قمی نقل می کند سند روایت این گونه است: تفسیر القمی عن یحیی بن ابی عمران عن یونس عن حماد عن ابن الطّیار عن ابی جعفر علیه السلام و سند دوم(و عن ابن ابی عمیر عن یونس عن حماد بن الضبیان) هم ذکر نشده است[[9]](#footnote-9). و این سند به خصوص بحث سندی دارد. منابع دیگری که این روایت در آن ها ذکر شده به این ترتیب است: تفسیر عیّاشی (جلد 1 صفحه 269 حدیث 248) که عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام وارد شده است. و تعبیرش علی مثل عقول الصّبیان مرفوعٌ عنهم القلم است. در کافی (جلد 2 صفحه 404 حدیث 1) هم این روایت از زراره وارد شده است. سند کافی چنین است: علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن بعض اصحابه عن زراره قال سألت ابا جعفر علیه السلام. و ذیل این روایت هم شبیه متن تفسیر قمی و هم شبیه تفسیر عیاشی است. ذیل روایت چنین است: فَهُمُ الصِّبْیَانُ وَ مَنْ کَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلَی مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْیَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمُ الْقَلَمُ. در معانی الاخبار (صفحه 201 حدیث 4) که به زراره منتهی می شود. نقل های دیگر این روایت که ذکر شد مرسل بود اما نقل معانی الاخبار مسند است. نقل معانی الاخبار چنین است: **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ وَ فَضَالَةَ بْنِ أَیُّوبَ جَمِیعاً عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع و** تعبیر روایت اینچنین است:**الصِّبْیَانُ وَ مَنْ کَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلَی مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْیَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمُ الْقَلَمُ**. در سند معانی الاخبار الحسین بن الحسن بن أبان و موسی بن بکر مورد بحث است. و در نقل کافی یونس عن بعض اصحابه عن زراره وارد شده است که سال گذشته راهی برای رفع ارسال و کشف واسطۀ اینگونه اسناد مرسل در رابطۀ معلی بن محمد عن بعض اصحابه عن حمّاد بن عثمان و عن ابان بن عثمان ذکر شد[[10]](#footnote-10)، البته در مورد سند این روایت کشف واسطه مشکل است.

**روایت سوم:** روایت تهذیب (جلد 10 صفحه 233 حدیث 92053). روایت چنین است: **محمد بن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال: عمد الصّبی و خطأه واحد**

سند این روایت اشکالی ندارد. و فقط طریق شیخ طوسی به محمد بن ابی عمیر مورد بررسی قرار می گیرد. این روایت از جهت سندی بهترین روایت است و از جهت متنی بحث دارد. و از روایت هایی است که نیاز به بحث جدی دارد.

**روایت چهارم:** که بعد از روایت سوم در تهذیب وارد شده است. **محمد بن حسن الصّفار عن الحسن بن مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ غِیَاثِ بْنِ کَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی جعفر ع: عَنْ أَبِیهِ ع أَنَّ عَلِیّاً ع کَانَ یَقُولُ عَمْدُ الصِّبْیَانِ خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ**

در این روایت ابی جعفر باید غلط باشد، به این دلیل که اسحاق بن عمّار راوی از امام صادق علیه السلام است. بنابراین امکان دارد عن ابی جعفر، عن جعفر بوده باشد. چون اسحاق بن عمار تعبیر عن جعفر در روایتش زیاد است. و یا اینکه عن ابی عبدالله بوده است که با عن ابی جعفر اشتباه شده است.

بررسی غیاث بن کلّوب

در سند این روایت غیاث بن کلّوب وجود دارد که مرحوم شیخ طوسی در عدّه الاصول[[11]](#footnote-11) او را جزو عامی هایی که اصحاب به روایتشان عمل کرده اند قرار داده است. و یک مقاله مفصلی در مجلۀ تا اجتهاد در رابطه با مفاد عبارت شیخ طوسی در عده الاصول به رشته تحریر در آورده ام و در آن به این پرسش که آیا از این عبارت می توان توثیق این افراد را استفاده کرد؟ پاسخ داده ام. به نظر از عبارت شیخ می توان توثیق این افراد را استفاده کرد.

بررسی اسحاق بن عمار

اما یک بحث تاریخی در رابطه با راوی این روایت یعنی اسحاق بن عمّار وجود دارد. در رجال نجاشی کسی را به نام اسحاق بن عمّار بن حیّان کوفی صیرفی ترجمه کرده است و گفته: هو من بیت جلیلٍ للشیعه بعد او را توثیق کرده و بیتش را تعریف کرده است[[12]](#footnote-12). در فهرست، مرحوم شیخ طوسی شخصی به نام اسحاق بن عمّار الساباطی را ترجمه کرده است و گفته: له أصل و کان فطحیا، إلّا أنّه ثقة، و أصله معتمد علیه[[13]](#footnote-13). به نظر اگر تصریح به توثیق هم وجود نداشت از این عبارت(اصله معتمد علیه) توثیق استفاده می شد. به این توضیح که؛ اعتماد به روایات یک راوی می تواند به قرائن خارجی و امثال آن باشد و می تواند به اعتماد به خود راوی باشد. در جائی که اعتماد به تعداد کمی از روایات شخص باشد احتمال اعتماد به قرائن خارجی موجود است، اما اینکه کتاب یک شخص مورد اعتماد باشد و در تمام روایت های کتاب قرینۀ خارجی بر اعتماد موجود باشد، خلاف اطمینان عقلائی است. بنابراین از اعتماد بر کتاب توثیق استفاده می شود. و مرحوم محقق حلی هم به شیخ طوسی نسبت می دهد که مکرر به غیر امامی ثقه اعتماد کرده است به عنوان مثال در مورد عمار الساباطی اعتماد شیخ را نقل کرده است که به نظر می رسد از مثل تعبیر عبارت **له کتاب معتمد** این برداشت را کرده است.[[14]](#footnote-14) مرحوم علّامه حلّی در خلاصه، عبارت نجاشی و فهرست را با هم ترکیب کرده و از این راوی تعبیر به فطحی ثقه کرده است[[15]](#footnote-15). بنابراین روایت های اسحاق بن عمار به عنوان روایت های موثّق یعنی روایت های غیر امامی ثقه قرار داده شده است. و بعد از علامه حلی تا زمان شیخ بهائی با روایت های اسحاق بن عمار معامله روایت های موثقات شده است. مرحوم شیخ بهائی این دو عنوانی که در رجال نجاشی و فهرست شیخ ترجمه شده است را برخلاف مرحوم علامه دو نفر دانسته است. یکی اسحاق بن عمار کوفی صیرفی که ثقه امامی است و دیگری اسحاق بن عمّار الساباطی که فطحی است[[16]](#footnote-16). و این مبنای شیخ بهائی بعد از ایشان تا مدت ها مورد پذیرش علما بوده و همین مبنا باعث شده که اسحاق بن عمار مطلق در اسناد نیازمند تمییز مشترکات و بحث های مربوط به آن باشد. بعد از ایشان مرحوم علّامه بحر العلوم در رجالشان، این مطلب را متعرض می شوند که اولا این دو عنوان متعلق به یک

شخص است و مرحوم شیخ در فهرست در رابطه با ساباطی بودن اسحاق بن عمار اشتباه کرده است. و منشأ این اشتباه هم این است که یک عمار بن موسی الساباطی داریم که فطحی است[[17]](#footnote-17). مرحوم علامه بحر العلوم می گویند یک اشتباهی در ذهن شیخ جاگیر شده است و از آن اشتباه یک اشتباه دیگر ناشی شده است. اولا تصور کرده اند که این اسحاق بن عمار پسر عمار ساباطی است. بنابراین وصف ساباطی را اضافه کرده اند (وصفی که در هیچ جای دیگری حتی در آثار شیخ طوسی هم وجود ندارد) و به تبع این اشتباه و با توجه به اینکه در کتاب های فرق و نحل، خویشاوندان عمار ساباطی به عنوان فطحی معرفی شده اند، اسحاق بن عمار را هم به عنوان فطحی شمرده اند. پس ساباطی بودنش اشتباه اول است و حکم به فطحی بودن معلول اشتباه اول است. تأیید فرمایش علامه بحر العلوم اینکه خود مرحوم شیخ در تهذیب روایتی را از اسحاق بن عمار نقل کرده در حالیکه همان روایت را در استبصار از عمار الساباطی نقل کرده است[[18]](#footnote-18). و این نشانگر این است که در ذهن ایشان بین عمار الساباطی و اسحاق بن عمار یک نوع ارتباط معنوی برقرار بوده است. و عدم ذکر اسحاق بن عمار بن حیان در فهرست نیز باعث تقویت این اشتباه از جانب شیخ شده است. و اساسا تداعی معانی می تواند منشأ تغییراتی( مثل تبدیل یک نام به نام دیگر، یا اضافه شدن یک نام و...) در سند بشود. به عنوان مثال در سندهای کافی علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی زیاد وارد شده است. اما در بعضی موارد بین علی بن ابراهیم و محمد بن عیسی، **عن ابیه** اضافه شده است[[19]](#footnote-19). و منشأ این اضافه ارتباط معنوی بین علی بن ابراهیم و ابیه است که باعث شده ذهن ناسخ از دیدن علی بن ابراهیم به ابیه منتقل شود و ابیه را اضافه کند. و همچنین تبدیل عنوان حماد بن عثمان به حماد بن عیسی به همین دلیل است. و مرحوم محقّق تستری در اخبار الدخیله بابی را مربوط به نام هایی که از جهت شباهت در آن ها تحریف رخ داده است اختصاص داده اند.

**روایت پنجم**: روایت ابو البختری است که در قرب الاسناد وارد شده است. قرب الاسناد (صفحه 155 حدیث 568). ابی البختری عن جعفر عن أبیه عن علیٍّ علیه السلام

این روایت در وسائل الشیعه (جلد 29 صفحه 90 حدیث 35225) از عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن علی بن سندی نقل شده است که به نظر می رسد اشتباهی در این نقل صاحب وسائل رخ داده است و صحیح آن سندی بن محمد است. توضیح: به نظر می رسد مرحوم صاحب وسائل به دلیل فاصلۀ زیادی که بین روایت مورد بحث (که با ابوبختری شروع شده) که معلق به قبل است با اولین روایتی که تصریح به اسم سندی بن محمد در اول سند شده است، اسم دقیق سندی را فراموش کرده و فقط کلمۀ سندی را به خاطر سپرده اند و بعد آن را به عنوان مشابه یعنی علی بن سندی تبدیل کرده اند. سند روایت اول که تصریح به اسم سندی بن محمد شده چنین است: **السِّنْدِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنِی أَبُو الْبَخْتَرِیِّ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِیُّ** که در قرب الاسناد (صفحه 130 حدیث454) وارد شده است و اما روایت مورد بحث ما در (صفحۀ 155 حدیث569) وارد شده است. اما متن روایت این چنین است: **أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ فِی الْمَجْنُونِ الْمَعْتُوهِ الَّذِی لَا یُفِیقُ، وَ الصَّبِیِّ الَّذِی لَمْ یَبْلُغْ: «عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ، وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ»** در این روایت ابو البختری مورد بحث است که در موردش بحث خواهیم کرد.

این بود اجمالی از روایات مسأله و در جلسات آینده به بررسی تفصیلی آن ها می پردازیم.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. استاد معظم فرمودند: قسمت بحث خمس را تنظیم کردم و چکیدۀ بحث اجارۀ حاج آقا را هم که آن موقع منتشر نشده بود در ذیل همین بحث خمس در اواخر جلد1 آورده ام. [↑](#footnote-ref-1)
2. دعائم الإسلام، ج‏2، ص: 456 [↑](#footnote-ref-2)
3. كافي (ط - دار الحديث)، ج‏4، ص: 179 [↑](#footnote-ref-3)
4. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏10، ص: 233 [↑](#footnote-ref-4)
5. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏10، ص: 233 [↑](#footnote-ref-5)
6. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، النص، ص: 155 [↑](#footnote-ref-6)
7. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏2، ص: 366 [↑](#footnote-ref-7)
8. تفسیر قمّی جلد 1 صفحه 149 [↑](#footnote-ref-8)
9. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏69، ص: 157 [↑](#footnote-ref-9)
10. استاد معظم فرمودند: در کتاب حاج آقا دیدم که از مرحوم آقای بروجردی نقل کردند که ایشان استظهار کردند که واسطۀ مبهم حسن بن علی الوشاء است و این استظهار طبق مطالبی است که سال گذشته ذکر کردیم. [↑](#footnote-ref-10)
11. العدة في أصول الفقه، ج‏1، ص: 149 [↑](#footnote-ref-11)
12. رجال النجاشي، ص: 71 عبارت ایشان چنین است: إسحاق‏ بن‏ عمار بن‏ حيان‏ مولى بني تغلب أبو يعقوب الصيرفي‏ شيخ من أصحابنا، ثقة، و إخوته يونس و يوسف و قيس و إسماعيل، و هو في بيت كبير من الشيعة، و ابنا أخيه علي بن إسماعيل و بشر بن إسماعيل كانا من وجوه من روى الحديث. روى إسحاق عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام، ذكر ذلك أحمد بن محمد بن سعيد في رجاله‏ [↑](#footnote-ref-12)
13. فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول (للطوسي) ( ط - الحديثة)، النص، ص: 39 [↑](#footnote-ref-13)
14. مرحوم شیخ در فهرست در رابطه با عمار گفته است: له كتاب كبير، جيّد معتمد. (فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول (للطوسي) ( ط - الحديثة)، النص، ص: 335 [↑](#footnote-ref-14)
15. رجال العلامة الحلي، ص: 200 [↑](#footnote-ref-15)
16. مشرق الشمسين و إكسير السعادتين مع تعليقات الخواجوئى، ص: 95 [↑](#footnote-ref-16)
17. استاد معظم: بعد از اینکه امام صادق علیه السلام از دنیا می روند عده زیادی از شیعیان به امامت عبد الله افطح معتقد می شوند و امام صادق به امام کاظم علیه السلام توصیه کرده بودند که با عبد الله افطح درگیر نشود. چون عبد الله افطح بی سواد بوده است و زود رسوا شده است و ثانیا هفتاد روز هم بیشتر زنده نبوده است و بعد از هفتاد روز از دنیا می رود و یک عده در همان اوایل امام کاظم علیه السلام، بعد از کشف بی سوادی عبدالله به ایشان مراجعه می کنند و یک عده دیگری که او را قبول داشتند بعد از هفتاد روز که از دنیا می رود به موسی بن جعفر رجوع می کنند و افراد نادری مثل عمار ساباطی و طایفه اش و عبدالله بکیر و افراد کمی بر فطحی بودن باقی می مانند. [↑](#footnote-ref-17)
18. تهذيب‏الأحكام ج : 1 ص : 425 از اسحاق بن عمار نقل کرده است. و همان روایت را در الإستبصار ج : 1 ص : 96 از عمار بن موسی نقل کرده است [↑](#footnote-ref-18)
19. الكافي ج : 3 ص : 135 و الكافي ج : 6 ص : 536 [↑](#footnote-ref-19)